

آرش جود کی

از خرابِ چشم‌ها

«آخرین مژه را کی برهم زد!
که در بهم‌زدنی
خانه‌ی چشم را خراب کرد»
«هفتاد سنگ قبر»

از چشمِ رویِ راه

دیده‌ی روبه بالا
رویِ بالا دمیده را
بالیده که می‌بیند
تا بالا می‌روید

ارتفاعِ طلب
در تبِ رشد

ساقه‌های نورسِ صعود
در مسابقه
با سقوطِ صاعقه
با ساقهای ساقط
بی ساقهای سابقه

رویِ بالا دمیده رویِ راه
رویی در روبرو می‌جوید

رو در روی

و خالی آئینه در طولِ او می‌افتد
پشتش به روی، خاک
خاکش به پشت، روی

رویی که بالا می‌رسد
اوج را دیگر عروج نمی‌بیند
وقتی که می‌بیند دور
رویِ در عبور
زیرِ موجِ خاک
خاکِ رویِ موج

از چشمِ هوا

چشم، چهره‌ی هوا
چهره‌ی چیره بر هوا
دریچه
چشمِ چرا چشمِ چگونه

بسته که می‌شود
چهره از چرا برمی‌گیرد

خالی از مردمک‌های نفس
مردم هوا
هوا قفس

از چشمِ بی خواب

در هر دو سویِ پلکِ بسته چشمه
حلقه حلقه چین
بر ماهِ معلق در چشم

بر آبم می برد یا خوابم نمی برد؟

با حلقه‌های پیاپی
ریگ ریگ ستاره
دودِ پلیدِ دی می ریزد در رگ
و در تمام برگ
گره می بندد چنبر
بر مردم پراکنده در گرد
تا از نبض چشمه
اینسویِ پلکِ بسته
می تراود درد

در خواب می بردم با اشک
با اشک نمی رودم از چشم

از چشمِ آفتاب

کورمال روی از آفتاب می گرداند آفتابگردان

خم بر خود

پلکِ سیاهِ سرگردان

خم در خود

گردونِ گردان را سر

در دورِ درازِ گردن

پوسیدن

از دورِ درازِ گردون چشم

پوشیدن

تا سایه در سایه اش رو می بندد

کور می گردد آفتاب

آفتابگردان می گردد